

شاید سقفی، فرو ریخته باشد

مرثیه، برای ساعدی

محمد علی اصفهانی

برفی که دیروز بارید

هنوز، آب تشنه است.

مثل چند روز دیگر، خیسم

یا مثل فردا

و حتی همین حالا.

لاشخورها به احترام می ایستند

و کلاه، از سر بر می دارند

سکوت، چیز خوبیست

یکدقیقه نه. یک مقدار نامعلوم.

به مقداری که هنوز زنده ای.

و یکدقیقه، بعد از آن.

لاشخورها به احترام می ایستند

و کلاه، از سر بر می دارند

تو شیرینگوشت بودی دکتر!

لاشخورهای عینکی

و تمساح های آب جو

خوب می دانند این را.

(خرس های قطبی هم این روزها

پیدایشان می شود

- قول می دهم)

شاید سقفی، فرو ریخته باشد
یا دیواری؛
و با شاخه پی زمستانی.
نمی دانم.

اما

حس می کنم
قبل از هنوز، خیسیم
و برفی که روز مرگ تو بارید
آب تشنه است.

آذرماه ۱۳۸۴

فردای مرگ ساعدی

توضیح:

این شعر، جزء کوچکی است از مطلب نسبتاً مفصّلی که چون چند سال پیشتر از
این - یک بار - منتشر شده است، دلیلی بر انتشار دوباره اش ندیدم.
کسانی که مایلند، می توانند تمام آن مطلب را در صفحات ادبیات و هنر سایت
فهنوس بخوانند. لینک مستقیم:

<http://www.ghoghnoos.org/honar/varie/saedi01.html>